

برگ‌هایی از تاریخ ترجمه

پلیس لندن

ترجمه عبدالحسین میرزا بن‌المغفور مؤیدالدوله القاجار

زهره اسماعیلی^۱

کتاب پلیس لندن (۱۲۸۳ هجری شمسی)^۲ ترجمه A study in scarlet (۱۸۷۷) نوشته آرتور کنن دوویل است که از متن عربی (پولیس لندن، ۱۲۶۹ شمسی) ترجمه شده است. این ترجمه با اینکه از زبان میانجی صورت گرفته به اصل نزدیک است چون جملات آن را می‌توان به‌سادگی با متن انگلیسی تطبیق داد. تعداد فصول نیز در ترجمه‌ها با متن اصلی برابر است. عبدالحسین میرزا حتی مقدمه مترجم عربی را بی‌کم و کاست ترجمه کرده که می‌تواند دلیلی بر وفاداری مترجم نسبت به متن اصلی باشد. شاید هم با ترجمه مقدمه عربی، مترجم می‌خواسته بر نکاتی که مترجم عربی خاطرنشان کرده از زبان شخصی دیگر بیشتر تأکید نماید و بر ضرورت و اهمیت ترجمه‌اش بیافزاید. مترجم همچنین مقدمه مختصری حاکی از فروتنی نوشته و به عدم وجود امکانات لازم در هنگام ترجمه اشاره کرده است.

در مقدمه مترجم عربی چنین آمده است: «این حلقه اول از سلسله روایات دکتر کونان دوویل مولف مشهور است و ذکر اسم او برای شهادت کافی است. چه او هنوز در قید حیات میباشد و روایات او پی‌درپی صادر می‌شود و طوایف ملت دریافته‌اند که او را چه ید طولائی در انشاء و تألیف می‌باشد و بر خواندن مولفات او اقبال غریبی

^۱ این مقاله یکی از مقالات مستخرج از پایان‌نامه فوق لیسانس اینجانب است که به پیشنهاد و با مشاورت دکتر علی خزاعی فر نوشته شده است: Esmaili_zahra@yahoo.com

^۲ از این کتاب ترجمه دیگری به قلم مژده دقیقی تحت عنوان «اتود در قرمز لاک» (۱۳۸۰) به بازار آمده است.

نموده‌اند که مانند ندارد و شأن و مقام او را در میان نویسندگان شناخته او را اعتبار و اکرامی نموده‌اند که احدی جز او در ایام حیوه بدان نرسیده و این روایت اولین تحریر او در این باب بود و رواج غریبی حاصل نمود و نسخه‌های چاپ اول و دویم و سیم آن تمام شد و دائماً چاپ میشود و معظم نسخه‌های آن در حال صدور فروخته میشود و در این روایت از مطالب تازه غریب و غریب مخفی چیزها هست که انسانرا مدهوش مینماید و حیران میکند و خواننده را بتعجب و شوق میفزاید که آنرا بخواند و نمیتواند کتابرا از دست بگذارد تا باخرش نرسد اگرچه مانع بزرگ او را از خواندن بازدارد.»

در مقدمه عبدالحسین میرزا چنین می‌خوانیم: «روایت موسوم به پلیس لندن را که از رمن‌های شیرین و حکایت‌های غریب میباشد یکی از دانشمندان مصری از لغت انگلیسی عبری تعریف نموده چنانکه در مقدمه ذکر نموده و این بنده محتاج گناهکار عبدالحسین بن المغفور موید الدوله القاجار محض عموم فایده روایت مزبور را از عربی بفارسی ترجمه نمود که فارسی‌زبانان صاحب ذوق نیز از آن بهرمنند و خرسند گردند. فرقی که در میان هست فاضل معرب با جمع بودن جمیع لوازم به تعریف آن پرداخته و این فقیر با جمیع موانع اقدام نمود.»

برای بررسی صحت ترجمه، چند پاراگراف از کتاب را نقل می‌کنیم:

He was not studying medicine [...] neither did he appear to have pursued any course of reading which might fit him for a degree in science or any other recognized portal which would give him an entrance into the learned world. Yet his zeal for certain studies was remarkable, and within eccentric limits his knowledge was so extraordinarily ample and minute that his observations have fairly astounded me.

دانستم که علم طب یا فرعی دیگر از فروع علم را بطور درس نخوانده که بتواند در آن علم محل وثوق گردد یا از رجال آن علم شمرده شود، جز اینکه همت و حمیت او در درس و بحث بعضی موضوعات با اطلاع دقیق بسیاری که از آن موضوع داشت باعث تعجب من گردیده.

“You see,” he explained, “I consider that a man’s brain originally is like a little empty attic, and you have to stock it with such furniture as you choose. A fool takes in all the lumber of every sort that he come across,

so that the knowledge which might be useful to him gets crowded out, or at best is jumbled up with a lot of other things so that he has a difficulty in laying his hands upon it. Now the skilful workman is very careful indeed as to what he takes into his brain-attic. He will have nothing but the tools which may help him in doing his work, but of these he has a large assortment, and all in the most perfect order. It is a mistake to think that that little room has elastic walls and can distend to any extent. Depend upon it there comes a time when for every addition of knowledge you forget something that you knew before. It is of the highest importance, therefore, not to have useless facts elbowing out the useful ones.”

گفت از برای اینکه من دماغ انسان را مانند اطاقی میدانم که هر قدر از اسباب بخواهد در آن پر کند. پس شخص جاهل در این اتاق هر چه بدستش آید جمع مینماید بحدیکه چیزهای بافایده در میان چیزهای بی‌ثمر بی‌فایده گم میشود و شاید بالمره مفقود گردد و اما شخص عاقل هر چه او را فایده داشته باشد در این اطاق جمع میکند و او را بر ترتیبی مرتب میدارد که هر زمان بهر کدام از آنها حاجت داشته باشد بآسانی از آن فایده برد و از غلطهای زشت آنست که گمان کنیم دیوارهای این اطاق ممکن است کشیده شود و اطاق وسعت یابد، زیرا که چون هر روز چیز تازه بران اضافه نمایند ناچار روزی بیاید که بعضی از چیزهای بافایده که در آن ذخیره شده فراموش شود. پس در همچو حالتی لازم است ملتفت و متنبه باشیم که مطالب بی‌فایده با امور مفیده مزاحم نشود و آنها را از جای خود بدر نکند.

She had reached the outskirts of the city when she found the road blocked by a great drove of cattle, driven by a half-dozen wild-looking herdsmen from the plains. In her impatience endeavoured to pass his obstacle by pushing her horse into what appeared to be a gap. Scarcely had she got fairly into it, however, before the beasts closed in behind her, and she found herself completely imbedded in the moving stream of fierce-eyed, long-horned bullocks. Accustomed as she was to deal with cattle, she was not alarmed at her situation, but took advantage of every opportunity to urge her horse on in the hopes of pushing her way through the cavalcade. Unfortunately, the horns of one of the creatures, either by accident or design, came in violent contact with the flank of the mustang, and excited it to madness.

چون لویز به خارج شهر رسید راه را بسته دید از چهارپایان و مواشی که چوپانان میراندند و صبر نکرد تا ایشان بگذرند و راه گشاده گردد بلکه اسب خود را برانگیخته از اندک فرجه که بنظرش رسید حرکت نمود و چند قدم پیش نرفته بود که راه را بکلی مسدود دید و خود را در میان گاو بسیاری مشاهده کرد که از تنگی راه بهیجان آمده بودند جز اینکه او باز اعتنائی بآنها ننمود بلکه تدبیر و قوتی که در سواری داشت بکار برد تا اسب را برانگیخته بقدر امکان پیش رود ولی از بدبختی یکی از گاوها شاخی باسبش زد و اسب از اثر شاخ گاو بجوش و خروش آمده بر سر پای بایستاد و نزدیک شد از اسب درافتد.

مهمترین نکته در بررسی زبان ترجمه این است که مترجم متن را با انشای فارسی بازنویسی کرده است. معلوم است مترجم معنی جمله را گرفته و آن را به سبک خود و با نثر روایی تالیفی (نثری که در آن کلمات و تعبیرات عربی کم نیستند) و بر اساس قواعد دستور فارسی نوشته است. به عبارت دیگر مترجم ویژگیهای زبانی و فرهنگی متن اصلی را تا حد امکان زدوده و رنگ و بوی ترجمه را از متن گرفته است. برای مثال، در تکه دومی که از ترجمه نقل کردیم، کلمه *attic* را «اتاق» ترجمه کرده و نه «اتاق زیر شیروانی» که برای خواننده فارسی شاید مفهومی ناآشنا بوده است. نکته‌ای که در مثالهای فوق مشهود است، بخصوص در مثال سوم، این است که مترجم برای زدودن رنگ و بوی متن اصلی جزئیاتی را که ترجمه آنها به فارسی راحت نبوده حذف کرده و درواقع متن اصلی را به زبان خود روایت کرده است. همچنین ترکیبات واژگانی که مترجم به کار برده ترکیباتی کاملاً فارسی است و همین به متن رنگ و بوی فارسی می‌دهد. برای مثال: فروع علم/ محل وثوق/ رجال آن علم/ همت و حمیت/ دماغ انسان/ بالمره مفقود گردد/ ملتفت و متنبه باشیم/ امور مفیده/ چهارپایان و مواشی.

کتاب پر است از واژگانی که در این صد و اندی سال که از ترجمه آن میگذرد یا از جهت نگارش یا از جهت معنی یا از هر دو جهت تغییر کرده‌اند. برای مثال، کلماتی چون ساده‌گی، دویمی، طهران، زنده‌گی، چهل‌ساله‌گی، افسرده‌گی، عجاله، آسوده‌گی و تازه‌گی دچار تغییر نگارشی گردیده‌اند. اما کلمات زیر از دایره استعمال خارج شده‌اند یا معنی دیگری پیدا کرده‌اند: مواظبت: به معنای تحقیق و تجسس/ حب: قرص/ عراده‌ی کالسکه: چرخ کالسکه/ پی زدن: رد پای کسی را دنبال کردن/ جسم کشته: جسد/ سنه: سال/ شاگرد طب: دانشجوی پزشکی/ اتفاق: موافقت/ معلوم داشتن: مشخص کردن/ بلدیت داشتن: آشنا بودن/ انگشتر خواستگاری: حلقه ازدواج/

آداب اللغه: ادبیات / رسول: نامه‌رسان / بشره: صورت، سیما / صنعت: مهارت / لقمه‌الصباح: صبحانه / صعوبت: سختی / علیحده: جدا / قید: دستبند / بلیات فوق‌الطاقة: بلایای غیرقابل تحمل / توطن: سکنی / لامحاله: قطعاً / هول: اتفاق عجیب و ناگهانی / نگران: مراقب، در حال تعقیب / دایم‌الاوقات: همیشه

در نثر کتاب علاوه بر کلمات و تعبیرات عربی (که یا معادل فارسی نداشته یا معادل عربی آنها مصطلح بوده)، برخی ساختارهای ادیبانه هم دیده می‌شود که با فضای مدرن داستان همخوانی ندارد: «گفت تو مستر هومز را نمیشناسی و بسا باشد که از رفاقت او خوشت نیاید. گفتم آیا ببینی سببش چه باشد و از اخلاق مذمومه او اگر چیزی میدانی بگوی» / «من با تو میگویم وطن که اگر با این مرد اتفاق کامل حاصل نگردید مرا ملامت نکنی چه من در چند مرتبه که با او ملاقات کرده‌ام چیزی بیش از آنچه با تو گفتم از او نفهمیده‌ام» / «ترا چه رسیده که رنگت تغییر نموده، چنان دانم که از آنچه از ماجرای امروز مشاهده نمودی حالت پریشان شده».

کتاب پلیس لندن در ژانر جنایی و زیرژانر کارآگاهی است چرا که از چهار مرحله ۱. بیان معما ۲. ارائه مرحله به مرحله داده‌هایی که برای کشف نتیجه لازم است. ۳. نشان دادن نتیجه و ۴. بحث درباره‌ی نتیجه و داده‌ها برخوردار است. معمایی که در آن مطرح می‌شود ماجرای قتلی است که در ابتدای داستان اتفاق می‌افتد و شرلوک هلمس و دستیارش، دکتر واتسون، در پی حل آن هستند. در پایان داستان، معما به دست قهرمان داستان، شرلوک هلمس حل می‌شود.

ترجمه پلیس لندن از نظر تاریخی اهمیت بسیاری دارد زیرا نه تنها اولین کتاب پلیسی است که به فارسی ترجمه می‌شود بلکه الگوی کتابهای پلیسی قرار می‌گیرد که از آن پس در ایران تالیف می‌شود. رمان صادق ممقلی (داروغه اصفهان) یا شرلوک هلمس ایران (۱۳۰۴) نوشته میرزا کاظم‌خان مستعان (السلطان) هوشی دریان اولین رمان جنایی تألیفی است که با الهام از ترجمه پلیس لندن نوشته شده است. در آغاز این رمان، صادق ممقلی (ارباب) از حل یک مساله آدم‌ربایی مستأصل شده و باین‌که در فن یافتن رد پا استاد است، نمی‌تواند رد پایی از آدم‌ربایان بیابد. نامه‌ای به دست صادق می‌رسد که در آن از او خواسته شده اگر می‌خواهد آدم‌ربایان را ببیند به مکانی در قلعه تیرک برود. زمانی که به قلعه تیرک می‌رود، خودش نیز به دست غلامی سیاه که سرکرده شخص دیگری (دختری به نام خان کوچک که با ظاهر پسر در شهر رفت و

آمد می‌کند) است زندانی می‌شود. غلام از او می‌خواهد داستان چند مورد از شاهکارهایش را برایش تعریف کند و صادق آن‌ها را به تفصیل توضیح می‌دهد. پس از آزادی، چندین دزدی در شهر اتفاق می‌افتد که صادق با تیزهوشی آن‌ها را حل و فصل می‌کند.

با توجه به این‌که پیدایش ژانر جنایی در غرب متأثر از عوامل بسیاری چون گسترش علم، اختراع برق، تئوری داروین، علم کالبدشکافی، فلسفه اثباتی، تمدن صنعتی و ماشینی، گسترش شهرنشینی، و به وجود آمدن اداره رسمی کارآگاهان بوده و با در نظر گرفتن این حقیقت که گرچه انتشار اولین رمان جنایی تألیفی در ایران با تغییرات اجتماعی خاصی همراه بوده، اما هنوز شرایط لازم (مانند آنچه در مورد خاستگاه ژانر جنایی در غرب ذکر گردید) برای به وجود آمدن چنین ژانری با مختصات خاص خودش در ایران وجود نداشته است، بنابراین می‌توان گفت که تألیف اولین کتب جنایی در ایران تنها از طریق ترجمه و آشنایی نویسندگان ایرانی با رمان‌های جنایی ترجمه‌شده صورت گرفته است، و اولین رمان جنایی تألیفی در ایران، نتیجه‌ی الگوبرداری از رمان‌های غربی ترجمه‌شده بخصوص رمان *پلیس لندن* نوشته‌ی کنن دوئل می‌باشد. تأثیرپذیری مستعان السلطان هوشی دریان از اولین کتاب ترجمه‌شده‌ی جنایی، حتی در نام داستانی که بر کتابش نهاده نیز هویدا است.

رمان *پلیس لندن و صادق ممقلی (داروغه اصفهان) یا شرلوک هلمس ایران* شباهت‌های بنیادی زیادی دارند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

* هر دو داستان را می‌توان جزء زیرژانر کارآگاهی دانست.
* صادق و هلمس هر دو از ظاهر شخص به نکاتی در مورد گذشته و زندگی شخصی او پی می‌برند.

* به نظر می‌آید نه هلمس و نه صادق، هیچ وابستگی و یا تعلق خاصی به خانواده‌شان ندارند. در طول هر دو داستان، هیچ‌یک از همسر یا فرزندان حتی پدر و مادرشان حرفی نمی‌زنند.

* هر دو در تغییر چهره، صدا و حرکات استادند. هر دو تخصص فوق‌العاده‌ای در یافتن رد پاها و اثر دست دارند و انواع خاکستر توتون‌ها را می‌شناسند.

* هلمس و صادق هر دو شخصیت‌های عجیبی هستند، ولی غیرواقعی به نظر نمی‌آیند. صورت، اندام و تفکرات هلمس با جزئیات بیشتری پرداخته شده است تا

صادق. برای مثال با خواندن رمان *پلیس لندن* خواننده درمی‌یابد که هلمس ق‌دبلند و لاغر است، ویولن می‌نوازد، به ادبیات، فلسفه، نجوم و سیاست هیچ علاقه‌ای ندارد. اطلاعاتش در مورد جغرافیا محدود است اما در علم داروسازی و تشریح استاد است و کار با شمشیر و اسلحه را به خوبی می‌داند.

* در هر دو داستان، کارآگاهان دستیار دارند. واتسون همیشه همراه هلمس است و بخش اول داستان را نیز او روایت می‌کند. در *صادق ممقلی* نیز محمود و سعید تا حدودی نقش دستیار کارآگاه را ایفا می‌کنند چرا که صادق با آن‌ها درددل و مشورت می‌کند و گهگاه برای کمک به صادق (برای مثال در بخش پنجم) تغییر چهره داده و در محله‌ای به فروش شیرینی می‌پردازند. البته همیشه همراه صادق نیستند و در نتیجه نمی‌توانند راوی داستان باشند.

* معماهایی که در هر دو داستان مطرح می‌شود اکثراً با توسل به قوه استدلال حل می‌شود و نه توسل به *ماوراءالطبیعه*.

* انگیزه هر دو مظنون در داستان‌های بررسی‌شده، انتقام است. در *پلیس لندن*، حتی کلمه انتقام بر روی دیوار نوشته شده تا دلیل قتل روشن‌تر گردد. در *صادق ممقلی*، گرچه قتلی اتفاق نمی‌افتد، اما دلیل اینکه خان‌کوچک به دزدی‌های متعدد در اصفهان دست می‌زند این است که می‌خواهد انتقام دو نفر از دوستانش را بگیرد که در چنگ فراشبازی هستند.

* هلمس و صادق هر دو خبرچین‌ها و جاسوس‌هایی در سطح شهر دارند. هلمس، پسرهای کم سن و سال عرب را برای جاسوسی برگزیده و صادق ممقلی، محمود و پیرزن حلوافروش را.

* تعلیق بر هر دو داستان حاکم است.

* ماجرای هر دو داستان در شهر اتفاق می‌افتد، *پلیس لندن* در لندن و *صادق ممقلی* در اصفهان.

در پایان بی‌مناسبت نیست به دیگر آثاری که عبدالحسین میرزا ترجمه کرده است

اشاره کنیم:

- حکایت هرمس مصری، ۱۳۲۲ قمری (موضوع: تاریخ باستان)
- روضه النضیر فی الایام یمیی الاخیره، ۱۳۲۲ قمری (داستان‌های تاریخی)
- گنجینه احمدی، ۱۳۲۵ قمری

- اسلام و اندیشه سیاسی معاصر، ۱۳۲۷ (موضوع: استبداد، اسلام و دولت، اسلام و سیاست) نویسنده: عبدالرحمن کواکبی
- تاریخ تمدن اسلام، ۱۳۲۹ (موضوع: تمدن اسلامی) نویسنده: جرجی زیدان
- دوشیزه دلیر، ۱۳۲۴ (داستان‌های مذهبی) نویسنده: جرجی زیدان
- دوشیزه شامی، ۱۳۳۴ قمری (موضوع: تاریخ اسلام) نویسنده: جرجی زیدان
- سرشت‌های دیکتاتوری، ۱۳۲۵ (موضوع: استبداد) نویسنده: عبدالرحمن کواکبی
- محمدبن ابی‌بکر و اسما، (موضوع: تاریخ اسلام)
- مکایدالرجال، ۱۳۲۳ (داستان‌های فرانسه) نویسنده: الکساندر دوما
- نوزدهم رمضان قطامه و ابن ملجم، (داستان‌های تاریخی)
- آرماتوس مصری، (موضوع: تاریخ باستان) نویسنده: جرجی زیدان
- تیتر، ۱۳۲۲ قمری (نمایشنامه، ترجمه‌شده از فرانسه) نویسنده: الکساندر دوما
- تاریخ سلمی، ۱۳۲۱ قمری (داستان‌های عربی) نویسنده: جرجی زیدان
- یحمل اسفارا

منابع

مستعان‌السلطان هوشی دریان، میرزا کاظم‌خان. (۱۳۰۴). صادق ممقلی (داروغه اصفهان) یا شرلوک هلمس ایران. طهران: سعادت.

دویل، کونان. (۱۲۸۳/۱۸۸۷). پلیس لندن. ترجمه‌ی عبدالحسین میرزا. طهران: مطبعه‌ی خورشید. (چاپ به زبان اصلی ۱۸۸۷ م.)

Doyle, C. (1887). *A study in scarlet*.

<http://www.lem.seed.pr.gov.br/arquivos/File/JuvenileLiterature/Scarlet.pdf>